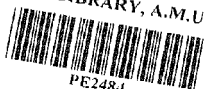




M.A. LIBRARY, A.M.U.

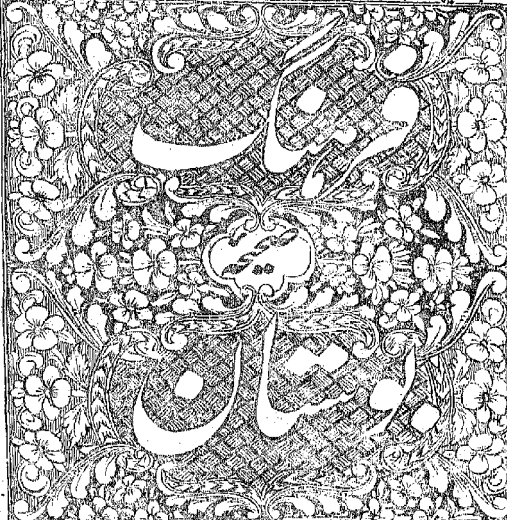


PE2484



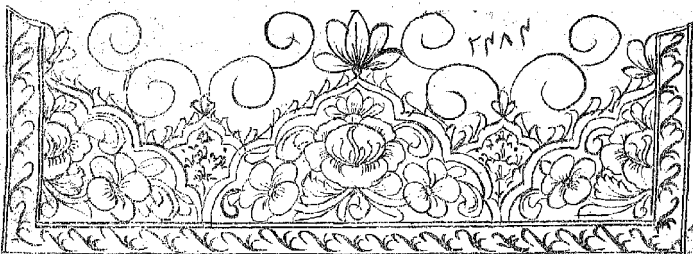
و کجاست که آرا گشتا کن فکان در و لانسخه  
بیمین فین بین می گشتا کن فکان در و لانسخه

و کجاست که آرا گشتا کن فکان در و لانسخه  
بیمین فین بین می گشتا کن فکان در و لانسخه



و کجاست که آرا گشتا کن فکان در و لانسخه  
بیمین فین بین می گشتا کن فکان در و لانسخه

و کجاست که آرا گشتا کن فکان در و لانسخه  
بیمین فین بین می گشتا کن فکان در و لانسخه



بسم الله الرحمن الرحيم

عندليب خامه در بوستان ستایش بهار آفرینی زمره پرواز است که سینه آبی ابرویش چایان سینه و زبان  
 است و در بار رنگارنگ گلستان جهان با بهار از نسائم اغضالش شکفته و خندان و لغت هزار داستان  
 قادر گزاف است گل فوس صدقچه جاوید بهار رسالت لغت ساز است که گلشن دین بین از هوا سه هایش با صد خبری  
 بوی رنگ و اما از این پس پیچیده ز نالیدار گوچه علم و فن سراپا تر دامن سید این حسن عفا و کوبه افکار و و المکن که  
 از دست دراز سینه از شکسته عیسوی تاشسته عیسوی و ظل عواطف میانه قدر دان علم و اهل علم شیخ اخلاق  
 و علم و سر بوستان قوت و نشا و ریاض مروت و در شین بحر فراست و هر منیر سپهر ریاست حق میونس انصاف  
 بسند صفای دل صاحب بهمت و حوصله از چند ذی چاه و آلود سنگاه نامی و نامور شهر و جناب مستطاب  
 منشی نوکشور صاحب دامن اقباله با عز از روز به سری برم اکنون که عمر افرو از نصرت و پنج سالگی رسیده  
 بفر پیرانه سری نصرت خاص افکار اندوخته که بکاتیدم آنچه خسته از دست و زبانم سه بر آید از راه تر شسته  
 خاندانه به عرض معارضه نه افتد شکر نعمای اعراض شیبی بیرون از خند قیاس است که بجای از هم اندر خیالت خواسته  
 که سوای انجامدهی کارهای سفر و طبع اوقات خود را بقدر طاقت بشری رایگان ندیم بکاری بسیار با بکماله بنگاسیکه  
 فرصت دست میدهد بتبلیق و تدوین کتابی اشتغال میدارم چنانچه فر هنگ سکندر زنده است که قبل ازین بطبع رسیده  
 و فی الحال بهین فر هنگ است بوستان سعدی را بنمایید که فر هنگ گلستان مؤلفه جید عبدالعزیز موسوی است ترتیب  
 و اوم آینهما فرق اینقدر است که در آن بر یک منی هر لفظ گفته کرده و درین معانی شده حسب گنجایش مقام  
 از است و دیگر اینکه در آن عبارت نظم و شعر عربی را تقدیم جائز داشته که زیاد تر بود و درین اشعار و جز و اشعار عربی  
 را با ترجمه و موزون و مکرر بود لا یریب و بگو فر هنگهای قلیل انجم کثیر النفع برای عامه ملین و در سینه هم برای تعلیم و  
 تحصیل در مدارس سودمند بسیار است که با و فی توجیه و مقصودی بنیت و رحمت تلاش و تخصص و شرف و  
 نمی کشند و اندرین فر هنگ معانی مشکله و متعارفه هر لفظ را هم نوشته ام که هر کس بقدر راسته از خود فایده بردارد و حالا وقت  
 و ناوین است و طبع و شین خایا تا دیگر طبع وانی طبع را و صایه حق تا جویند که آید و او مبدوده که قریب و فی طبعی از این نوع نباشد

عندليب خامه در بوستان ستایش بهار آفرینی زمره پرواز است که سینه آبی ابرویش چایان سینه و زبان است و در بار رنگارنگ گلستان جهان با بهار از نسائم اغضالش شکفته و خندان و لغت هزار داستان قادر گزاف است گل فوس صدقچه جاوید بهار رسالت لغت ساز است که گلشن دین بین از هوا سه هایش با صد خبری بوی رنگ و اما از این پس پیچیده ز نالیدار گوچه علم و فن سراپا تر دامن سید این حسن عفا و کوبه افکار و و المکن که از دست دراز سینه از شکسته عیسوی تاشسته عیسوی و ظل عواطف میانه قدر دان علم و اهل علم شیخ اخلاق و علم و سر بوستان قوت و نشا و ریاض مروت و در شین بحر فراست و هر منیر سپهر ریاست حق میونس انصاف بسند صفای دل صاحب بهمت و حوصله از چند ذی چاه و آلود سنگاه نامی و نامور شهر و جناب مستطاب منشی نوکشور صاحب دامن اقباله با عز از روز به سری برم اکنون که عمر افرو از نصرت و پنج سالگی رسیده بفر پیرانه سری نصرت خاص افکار اندوخته که بکاتیدم آنچه خسته از دست و زبانم سه بر آید از راه تر شسته خاندانه به عرض معارضه نه افتد شکر نعمای اعراض شیبی بیرون از خند قیاس است که بجای از هم اندر خیالت خواسته که سوای انجامدهی کارهای سفر و طبع اوقات خود را بقدر طاقت بشری رایگان ندیم بکاری بسیار با بکماله بنگاسیکه فرصت دست میدهد بتبلیق و تدوین کتابی اشتغال میدارم چنانچه فر هنگ سکندر زنده است که قبل ازین بطبع رسیده و فی الحال بهین فر هنگ است بوستان سعدی را بنمایید که فر هنگ گلستان مؤلفه جید عبدالعزیز موسوی است ترتیب و اوم آینهما فرق اینقدر است که در آن بر یک منی هر لفظ گفته کرده و درین معانی شده حسب گنجایش مقام از است و دیگر اینکه در آن عبارت نظم و شعر عربی را تقدیم جائز داشته که زیاد تر بود و درین اشعار و جز و اشعار عربی را با ترجمه و موزون و مکرر بود لا یریب و بگو فر هنگهای قلیل انجم کثیر النفع برای عامه ملین و در سینه هم برای تعلیم و تحصیل در مدارس سودمند بسیار است که با و فی توجیه و مقصودی بنیت و رحمت تلاش و تخصص و شرف و نمی کشند و اندرین فر هنگ معانی مشکله و متعارفه هر لفظ را هم نوشته ام که هر کس بقدر راسته از خود فایده بردارد و حالا وقت و ناوین است و طبع و شین خایا تا دیگر طبع وانی طبع را و صایه حق تا جویند که آید و او مبدوده که قریب و فی طبعی از این نوع نباشد



آفرین - آفاندن	ایست - امر ایستادن	ایزو - نام خدای تعالی
آوایش - فرومایه	ایوان - کاخی و دالان سابق	ایمن - اماند امنی این باشد
آوسی - بجای او	آینار - درادش	ایدر - یعنی اکنون
آهر مکن - دیو شیطان	آینک - تصحیر این اسم شاه	ایاب - بازگشت

## باب پای موحدۀ تازی

بالاویت - مراد آسان ترین	بابای کوهی - نام زرگی	بارشدن - بلند شدن	بیل - برغانی
بالاوشیب - آسمان دیزین	کروما کوفه نشین بود	بره - بچه گوچند	بیلارو - در اصل بیغ دادود
بالا - قد	بنجیل - مسک	برگ - اسباب جمیع نبات	انصاف گاه نوشه و امان لاکشم
باز - جانوری شکاری	بنجیه بر روی کار افتادن	برنج - باره و حصه و بهره	بقال - در عام لغت عرب
بال بهار و دردم و شپهر مرغ	کنایه از فاش شدن راز	برنجی - یعنی آمدگی شجوره	غله فروش ستانده و بیغی
بازارگان - خرید و فروش	بگر - بداصل	بورزن - دلی بنی فدی و قوتانی	بقصه - جای مسرای و نماند
گفتگان بازار	بگر - ماه چهارده مشبه	بوزنا - جوان	بقولار - نام ملکی طبعی سکندر
باج - خراج	بگر - ترساک و کانی	برجاس - نشانه تیر و غیره	بکم - گنگ
باتر - مغرب و هم شرق	بگر - مختلف بود	بر روی کار و ظاهر	بکفت بر نهادن در سلطنت
باداوان - جزو یک باد و صبح	بدسکال - بداندیش	برزن - کوچ	بلاغت - از ادکام جمله صافی
بارگاه - جای بار دادن شاهان	بدلیج - نادر و شپه	برزگی از نهادن	بلبلانه - مالک بلبلانهای نماند
دو نوعی از خیمای سلاطین	بدل - خریج و دراخت	بریز قلم آوردن و تصدیق	بیم - ترس و خوف
باپس - بدل و پس	بدله - یعنی لطیفه	بسیج - سانگی و قصد	بیم - سار سیر بر آگاه از بلند دم
باد و دست - تیدست	برستی - پکه - بی عیب	بسی بر نیامد - ای قیامت	ببگاه - غم
باز و کشادن - مستعد شدن	بر - کناره و نخل و سینه و شر	ببند - کافی	بن - بنج
جاری - برای قتل قبول	درخت وزن جوان و پستانان	ببشیر - خرده دهنده	بنی فاطمه - اولاد حضرت فاطمه
باد پای - کنایه از بر سر	برشت - سوار شد	ببصیر - بیاد و دان	ببوس - بسیار بوس
بالوعه - جای رفتن به نهار	برومند - کامیاب	ببهره - نام شمری زراعی	بول - شانه
بادنج - پیوده گو	برگشته - برهم و درهم شده	ببضاعت - مال و اسباب	ببوم - سبزین

بالاویت - مراد آسان ترین  
بالاوشیب - آسمان دیزین  
بالا - قد  
باز - جانوری شکاری  
بال بهار و دردم و شپهر مرغ  
بازارگان - خرید و فروش  
گفتگان بازار  
باج - خراج  
باتر - مغرب و هم شرق  
باداوان - جزو یک باد و صبح  
بارگاه - جای بار دادن شاهان  
دو نوعی از خیمای سلاطین  
باپس - بدل و پس  
باد و دست - تیدست  
باز و کشادن - مستعد شدن  
جاری - برای قتل قبول  
باد پای - کنایه از بر سر  
بالوعه - جای رفتن به نهار  
بادنج - پیوده گو

اوالوس - حریف و کزند بهره - مصد و نصیب بیل - بگزار به - بهی - سفرجل بهمن - نام آرد شیر پاشند پادشاه ایران	بهرام - نام شاه عراق بملول - مرد خندان رود پیشوا - قوم و نام عاری بهانم - چار پایان بیداد - ستم و ظلم مینوا - فلس و بیامان	بنی برگ - بنی ساز و سامان پروه - زن شهر مرد پوماری - رشته - هندکاه پیندقی - پیاده شرط بیت المصطفی - نام سجده در شام با کرده	حضرت داود علیه السلام بیلک - بیکان و شانه بیل - تنیز بیکان تبر مانند بیل که آرد آبی برین بند زجور - سوده هزار بیشترن - نام پسر گریه بیلان
--	---	--	--

باب بای فارسی

پایگاه - مرتبه و قدرت پاییده - دایم قائم پاس - گنجینه پارسا - پندیر کار پایاب - هندی تهاونگی پای از جابزون قدرت دست انگشت پاسبان - چوکیدار پایم - بیل نام نگ پالنگ - خف پالنگ هندی بگدور هر بنیان - مرد دیار بنیان	پر تاب کردن - آواز فغان پر تو - سایه و نور چرخاش - جنگ و هفت پرده ویران - روزگار کن پروریز - هندی چلنی پریشیده - مرد و پراگنده چرخشک - خورشید طلوع پایان پشت کس - کنایه از ذات پیشتر - پول و دیر و تنگ از زور سیم و دس و غیره پشت نمودن - کنایه از گزند پگاه - اول صبح	پیل - جسر که رود بایند پالنگ - هندی پستان خاکی پلارک - شیر و مردار چنجه - خف پناه پوزش - عذر و عذرت آوردن چوبه - رفتار توسط چوینده - تیر گام چوشیده چشم - کنایه از فلان چوشین و دیدن - عیب کن چوست - کا و دیدن - کنایه از اقای را کردن	پهن کردن - فراخ کردن پلی - قدم پیرمرد - شیخ ابرار و پیرایه - آرایش و دیو پیکر - شکل و صورت پیکار - جنگ و جدایی پیلین - مرد دوی پیکان - عود و شرف پیشتر و مقدم - هر اول پیل - توشه و آبی که بر سر پیشور - گوشه پیس - سفر و داغ مفید
---	---	---	---

باب نامی ثنایه فوقانی

بارخ - وقت نایید - مد کردن نامل - کلاه و کلاه زین	باجیک - عجمی و ترک موان - نقصان و قصور نارنج - غارت نمودن دیگران	تایخ عروس و تایخ عرویس بانی شیراز نابوت - جندوق	آبسم - خند و فغان نا تبار - غریب و دیوان تجر - آله حرب
---	--	---	--

این کتاب در کتابخانه  
موزه و کتابخانه  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
نگاشته شده است



تولی - دوستی کردن	تولگی - شیرازین رنگی	توصیف - تبدیل باطلا	تبریز - نام شهر نای نریه
تواضع - فروتنی	تکاپوی - دوا در آورده	تقصیر - دزاری کردن	تجلیل - تعظیم کردن
توفیق - مراد زیادت	تکس - نام پادشاهی	تطاول - مدت درازی	تبار - نام شهری از کرمان
توقع - امید داشتن	تنگ - دودین و قدم	تظلم - فریاد کردن	تسکین - غلظت تبار
توقیر - لواقیه - عزت و	تنگرگ - ترانه	تفت - عجب جوی و بی	تصل - بر داری کردن
توفیر - افزونی	تل - ریگ پشته و توده خاک	تعلل - بهانه یافتن	تخل - حواله کردن بیه
تویج - تنیه	تلکف - رایگان	تفاسق - نوعی از تیرلی کان	تدریج - آهستگی کردن
تهدید - سرزنش و زجر	تلبیس - مکر و فریب	تثابث - زبان	تربیت - خاک قبر
تلف - گمان در درازی	تلمکین - یعنی عزت مستعل	تثوب - آب دهن	ترک - تعین تابیک
تسکون ثانی	تسج - بر خور داری یافتن	تفسیر و ان - مراد و اعطا	تریاک - دوی دافع سم
تسور - دلیری کردن	تیشال - صورت	توقیر - پند - حرارت سینه	ترش بروی - مراد بر خلق
تسویل - آلوده کردن	تسک - مرکان - مراد گداز	تهدید - نمرانی	تره - رشتی که پیروزان خوا
تیه - بیابان	تسنگ نای - کوچک تنگ	تعلید - پیروی کردن	تراید - ترش میکند
تیر و دار امان داده شده	تسج - بنابر پرده شدن	تکلف - رخ بر خور نمودن	تسبیح - خدا را پاک یاد کردن
تیهاری - نخلی	تسنگ دل - نرم دل	تجزی ظاهر کردن که در	تشریف - در عرف بخت
تیر کش - خفین - آلوده کردن	تسنگدل - آلوده دل و خیل	تقیقت نباشد	تشیع - سرزنش کردن
تیر - نام ماه خزان	توقع - نام در اندازان کردن	تنگه - نام باد شاه سوم از	
باب ثانی مشتمل			
توالت - سه انگان	تقب - با نعم سوارها	تشری - خاک ننگ ویزین	تربا - پر دین و ان نش
غیر متحرک که حرکت بذات	تجمع ثقبه	تشیان - 4 بزرگ و از د	تسار - تسبیح هدیه
خود را شسته باشد	تشره - با درخت و مال از تو	تسک - کوچک	تسکین - تسبیح
باب چهارم تازی			
چاوه - راه کشاده	چادید - جادیدان - پاینده	چاه - مرثیه	چای - انگشت نهادن و بخت

[illegible]

ایبٹ آباد

چاشت - طعام صبح	چکوده - یعنی رنگس گرایی لغت	چشم بدیر کشت زار سازند	درد او به چاکر کشاند
چاقوش - نقیب	چاقه سیاه ستمل و رنگد پوست	چند - یوم	چندلا - یعنی چندتا
چاپلوسی - نوشاد و چنان	رو - آدنی -	چنگ - شهر علی زنگستان	چاقه - مراد اینجا خبر
چالیش - خاموش	چشم به چشم زدن - طرفه بین	چهاران - بنابر ایدان	چوبک زدن - فغانه نواز
چرخ - هر چیز حرکت دهنده	چشما - عین - امید و آشن	چشمه - منفذ چون او	چهره - منفذ چهره
چند شل چرخ و دلاپ خیره	چشمه - عین - امید و آشن	چشمه - منفذ و آینه	چهره - منفذ چهره

ابن سنان

<p>حاجی رومی - کنایه از پیر</p> <p>حانوت - دکان</p> <p>حالی - همانوقت</p> <p>حاکم - نام مردی در خواست</p> <p>و جعفری شهر آفاق</p>	<p>حبیب - رس</p> <p>حبوب - جمع حبیب یعنی دانه</p> <p>حجاج بن یوسف ثقفی -</p> <p>نام پادشاه ساسانی</p> <p>حجاج - جمع حاجی گفته</p>	<p>حجاز - نام زمین در عرب</p> <p>و این که در مدینه و طائف و دیگر</p> <p>شهرها در میان نجد و نازد</p> <p>چیت - دیو</p> <p>چغندر - اماره حجاز که در مدینه</p>	<p>حکمی - مردی که شتران را</p> <p>می سزاوار و شتران را می ست</p> <p>می شوند -</p> <p>خبر نماند - در عهد کمال</p> <p>خند - ترس و اندیشه</p>
---	---	---	--

حرف - ساطع و کسب کردن	خرو - اسپ سرکش	حصار - قلعه	حلقه پرور زدن و گمانه از
حرف - پاکسب صنعت	خرباک - هندی گرگ	حصار - هند سفر	فتح البانی کردن باشد
حرف - پارچه پریشیم یافت	حصید - امارت حساب	حصید - پیرم	حلقه در گوش - طبع فراموش
حرف - پارچه کهنه کدبان	حصود - پرخواب	حصود - پرخواب	حمام - گرمابه
آتش افزوده چیز که آتش	خسرت - اندوه و درین	خسرت - اندوه و درین	حمام - کبوتر
در گذرند	خسب - غار چار پهلوانند	خسب - غار چار پهلوانند	حجول - بسیار بداند
حرف گیر - عیب گیر	خسود -	خسود -	حصول - در فارسی کرایه
خس - شکوی خانه	خسام - بیت	خسام - بیت	حی - نامی از ناهای بازیگرا
خس - نگاه بانی و خط	خسبش - گیاه خشک	خسبش - گیاه خشک	خفت - ظلم و افروزی
خسب - جنگ و کارزار	خسود - آگدن و عیب	خسود - آگدن و عیب	حیات - زندگی

### باب خای مهمه

خا صان مرداد و دیوانیا	خسبش - بد باطن	خسود - لباس و پوشان	خسبش - پیر و کوچک
خانی - عرض کوچک و پیر	خسبش - بد باطن	خسود - هندی دان	خسبش - سال
خانی از نرنگ و لایق در نرنگ	خسبش - شرمند و نادم	خسود - هندی پیر و نرنگ	خسبش - غم و غصه
خاین الفیض - در زبده نگاه	خسود - کار و کاسب معنی	خسود - هندی کوزی	خسبش - عده و دشمن
خاشاک - کاه ریزه	خسود - خداوند و پادشاه	خسود - نرنگان	خسبش - نیکی که پیر و نرنگ
خاطر پریش - اسم فاعل	خسود - چاکران	خسود - سلطان و پیر	خسود - گام و قدم
خاک - نام مقام	خسود - رخسار	خسود - موسم و رنگ ریز	خسود - زشت و بد
خاک - مطر و هندی	خسود - خرد و عیزه ریزه	خسود - نام پیر و پیر و پیر	خسود - قران و پیر و پیر
خاک - مطر و هندی	خسود - امر از فراموشی	خسود - خواب کردن	خسود - در و ست و ست و ست
خاک - مطر و هندی	خسود - خرمن - انهار غد	خسود - زبون و آگدن	خسود - نیکی و خوبی
خاک - مطر و هندی	خسود - شرابخانه	خسود - اشاره به نرنگ	خسود - نرنگ و پیر و پیر
خاک - مطر و هندی	خسود - دیوان	خسود - نرنگ و پیر و پیر	خسود - نرنگ و پیر و پیر
خاک - مطر و هندی	خسود - نرنگ و پیر و پیر	خسود - نرنگ و پیر و پیر	خسود - نرنگ و پیر و پیر

خاموت - تنهائی	خوان فرار گریان و صلاطین	و شفت کشیدن -	خیخ - ییکوی
خلاص - رستگاری	خواجیه بخت و شکر کنایه	خوار - مقام و مهر آستان	خیل - گلابان گروه سواران
خلد - بهشت	از میوه صلی الله علیه و آله و سلم	خوید - علف جو ناریده	خیانت - و غل و ناریستی
خلق - کنه	و بخت و شکر روز و رزق و کرمات	خوارزم - نام شهری از ترکستان	خیره روی - کرش و نفع عیال
خیال - کنایه از بار یکدنار	باشد -	و هم والی آزا میگویند	خیره - بیجا و تبخیر
خنگ - هر دو خوش	خوان گناه - لنگر خانه	خوش - در راه و راندن و	خیال - پندار و ورنیکار
خنده زیر لبی - تبسم	خوشیدن - نشک شدن	بفرقتن -	و آینه نمایان و خواب دیده شود
خوانی نوحه و خوان کرم -	خون خوردن - غم خوردن	خواندن - طلب کردن	یا در بیداری -

### باب وال ممله

وار آ - وارنده نام پادشاه	و تر خانه - دختر یک گاشتن	و رست - یعنی اشراف مقام	و ست در خون داشتن
مشهور ملک ایران	و حقه - تر نیم دختر	و غیر ناقص	کنایه از سعی کردن در گشتن
و اعی سوادینده و نگارنده	و د - چار پای دهنده	و رزق زردن - کنایه شکر	و ست بر لب گرفتن - کنایه
و ار السلام - بهشت	و بای خون - کنایه از دریا	و عیشت خود سرگرم شدن	از ناموش کردن در کوه و غایت
و اور - حاکم عادل و خدا	و عشق آبی	و ر غله - وسط غله	و سنگاه - قدرت دسترس
و ادخواه - فریادی	و رو - رحمت خدا	و ر آج - هندی پتیر جانور	و ست بدندان بردن کنه
و انگ - ششم صد و دم	و رینج - تاسف	و ر بند - نام شهر قریب دان	کنایه از پشیمانی و مصرت بردن
و ام - جانور و ششی غیر درنده	و ر یوزه - گدائی	و ر فاصله در میان دو ولایت	و افوس خوردن
مانند آه و غیره	و ر مکشون - در تپیم بیش بها	و رنج - نامه و کتاب	و ست با فتن - قابو یافتن
و او و طائی - شیخ ابوسلیمان	و ر پای افکندن - کنایه	و ر زن - مخموزن	و غالب آمدن
بن نصیر او و طائی از کبری	و ر حال و تعطیل کردن	و ست دادن - میر شدن	و ست داشتن - کنایه از
شمارخ -	و ر مشیت - سخت و گران	و بیت کردن	عنو کردن -
و حیل - نام رودی زیر بغداد	و ر خود - لائق و سزاوار	و ست رس - قدرت	و ست چهر - غالب و مستولی
و مجازا هر رود را هم گویند -	و رنگ - تانیر	و ست بر خدا - کنایه از استغاثه	و ستان - سکه و عیله -
و حقه - گورستان گبران	و ر گل - فروماندن عاجز شدن	و ستار بند - در ادعای صافی	و ست از دامن داشتن -

خیال - پندار و ورنیکار  
خیال - گلابان گروه سواران  
خیال - بیجا و تبخیر  
خیال - پندار و ورنیکار  
و آینه نمایان و خواب دیده شود  
یا در بیداری -  
خیال - گلابان گروه سواران  
خیال - بیجا و تبخیر  
خیال - پندار و ورنیکار  
و آینه نمایان و خواب دیده شود  
یا در بیداری -







سنگین - گلی - فیروز خوشبودار سنگاط - دستار خوان که بروی مادام کشند سنگدانه - بانوی که آتش پیدا شود سنگدانه - شهری در توران سنگین - گلی ولای آب خنجر سنگک - ماهی سنگ - افغانانه سنگ ترازو و نندی بانه	سنگدان هندی نمائی انگلستان سنگین دل - بی رم سنگلاخ - زمین خست سنگداد - نام کنای در نصاب از حکیم ازرقی سنگین - جمع سن بنی سال سنگفار - و هند تیر و شست سنگدانش - بزرگی سنگوار - ساقم زده سنگنات - نام بت خانه	در شهر گوات سنگین - هواناک سنگین - نام سار و کله و آقا سنگالو - کند سنگرش - طائر سه کوه سنگدش سنگ چال - چاه تاریک سنگرم - نرنگه در راه باشد سنگاح - سیر کننده سنگاست - پاس داشتن	سنگ و سنگدان در معده سنگدانه - هندی حسن کنایه از فقرت سنگ کار - گنگار سنگ - شراب شست سنگستان - شرافات سنگم - هلمون سنگه - غلام سنگاحت - سیر جهان گری ورقن بر زمین
---	---	---	--

## باب شصین مشقوطه

شاه لشکر - سردار فرج شاه پور - مردی عالم و آفاق که بیانچی بود در صله شاه شیرین - دام پادشاهی شاه - مشوق و گواه شاه - مرد عالم شام شاه - چالاک و خوش و بیایک شاه - هندی گنگی شاه زنده دار - شب بیدار شاهان - چپان شاهون و شاهون - تاش	شاهلی - نام عارفی شاه ر - دزد و عیار شاهستان - خانه شب باشی شاه - مخفف شاه شاهت - سوختن شاهان - هندی گداز و جاک شاهاد - نام برادر ستم شاهوت - برنجی شاهایق - گل لاله شاهکب - صبر شاهو - بزرگی و هایت و دهم شاهکب - خوش آواز	شاهکب - عجب و نادر شاه - بد و مست و اراک شاهستان - درخت از ستم شاه - اندک و پاره شاه - زشتی و بگوئی شاه - آب ازری شاهکب - شوق و خوراسی شاه - بیایک شاه براندن - کنایه از عاقل شاهکب - سخت حکم شدن در شاهکب - غلبه خوشه شاه بوم - زمین باغی	شاهریه - ستانه شاهریار - حاکم شاهوت - پرست - با کارانی شاهریار - مکان حسن نشان و کار شاهریار - زندان شاهریار - نام پسر خسرو و دیو شاهریار - زرق و دالوسی شاهریار - دکار شاهریار - مخفف شایب هم شاهریار - جوان و شیر شایب شاهریار - پیری شاهریار - خور و قسم
---	--	---	--

## باب صا و صا

در سنگ و سنگدان در معده  
سنگدانه - هندی حسن کنایه  
از فقرت  
سنگ کار - گنگار  
سنگ - شراب شست  
سنگستان - شرافات  
سنگم - هلمون  
سنگه - غلام  
سنگاحت - سیر جهان گری  
ورقن بر زمین  
شاهریار - حاکم  
شاهوت - پرست - با کارانی  
شاهریار - مکان حسن نشان و کار  
شاهریار - زندان  
شاهریار - نام پسر خسرو و دیو  
شاهریار - زرق و دالوسی  
شاهریار - دکار  
شاهریار - مخفف شایب هم  
شاهریار - جوان و شیر شایب  
شاهریار - پیری  
شاهریار - خور و قسم





عجم - غیر عرب عجب - بکبر و غرور عذاب - آزار و عذاب سوختگی آتش - تند آ - دقت و زدن بکبر و آشکار و خفته عوضه - میدان عرب - مردم تازی و هم نام شهر و دریا - عراق - کنایه از دیار و نام شهر - خصوصاً عروس - زن و مرد و گاه عزیز - بیشه شهر عزیزان - برهنه عزیز - قادر و ارجمند و	لقب پادشاه مصر عزیزیل - نام شیطان عزیز - مرد بی وزن عزیم - آهنگ عزیمی - نام بت یا نام درختی کدخی خلکان می پرستیدند عزیز - عزت عزیز - جمع عایش یعنی شعنه و پاسان و بجای مفرد استعمل عزیز - فرط محبت و ربط عزیزان - نافرمانی کردن عزیز - هندی تیلی عزیز - اندام عزیز - نام عضدالدوله دیلمی	پادشاه شیراز عزیزه - هندی چینگ عزیز - استخوانها عزیز - پارسی عزیز - بخشش عزیز - عذاب عزیز - مرد و حقیقت حال عزیز - گیاه عزیز - آنگندن - نمابند کردن عزیز - علم دریافت اول ستارگان عزیز - کار و عهده عزیز برکن - کنایه از منزل عزیز - نام بکره و شام عزیز - مرد و انگیز	عزیز - لگام عزیز - پیمپین و عزیز تافتن کنایه از عافیت شدن و هم روگردانیدن - عزیز - گرم گیسو هندی عزیز - ضد زری عزیز - نام شاعری عزیز - نام مردی از قزاق عزیز - هندی اگر عزیز - روز شایق عزیز - اولاد و فرزندان عزیز - نام ستاره بزرگ عزیز - گمشان عزیز - زیرک عالم گرد عزیز - زنبیل چرمی
--	--	--	--

عزیز - در لغت عربی  
عزیز - در لغت فارسی  
عزیز - در لغت ترکی  
عزیز - در لغت اردو  
عزیز - در لغت پشتو  
عزیز - در لغت بلوچی  
عزیز - در لغت سانسکریت  
عزیز - در لغت پارتی  
عزیز - در لغت پارسی  
عزیز - در لغت دری  
عزیز - در لغت تاجیکی  
عزیز - در لغت ازبکی  
عزیز - در لغت قزاقی  
عزیز - در لغت گرجی  
عزیز - در لغت ارمنی  
عزیز - در لغت روسی  
عزیز - در لغت یونانی  
عزیز - در لغت لاتین  
عزیز - در لغت آلمانی  
عزیز - در لغت فرانسوی  
عزیز - در لغت انگلیسی  
عزیز - در لغت اسپانیایی  
عزیز - در لغت ایتالیایی  
عزیز - در لغت پرتغالی  
عزیز - در لغت کاتالانی  
عزیز - در لغت گالیسیایی  
عزیز - در لغت پرتغالی  
عزیز - در لغت کاتالانی  
عزیز - در لغت گالیسیایی

باب غین معجمه

غازی - رسن باز نهند غبار - گرد و درج غدر - بے وفایی غیر - تالاب غریب - سافو غزین - آواز بزرگ و گاه	غزلی - باب فرود غزلی - زرخ سیاه و دی ارکشی غزلی - شور و غوغا غزلی - فرو نشستن غزین - نام شهری در خراسان غز - جنگل انکار	غش - خیانت غضب - خشم غلقاق - کرت غماز - چلوز غنی - سبزه پروا غنی - بهیم نازی یعنی گردن	وغنی - ناگفته را سبب گرد آمدگی آن نوشته که برگردان گرد آورده غور - نام ولایتی قریب کابل غور - قو و گاو هر چیز غول - دیو یا بانی
---	--	---	--

باب ف

فادش - ظاهر	فانید - قند و نونی از سلاطین	فام - رنگ	فاریاب - شهری از ترکستان
-------------	------------------------------	-----------	--------------------------





گلشام - گلرنگ گم کردن - ضائع کردن گنج خاویرون - اینجا که بود از گنج خاویرون - گنجه - شهری مابین نیر و شیروان	گوی ربودن - غارت کردن گوش داشتن - کنایه از دیدن و لنگ داشتن و متوجه شدن گوشیار - لقب یکی از کاتبان گو - مخفف گاو	گوبال - مرکز آهنی و تخت آهنی و چون و عود و نام مبارزی گوا - مخفف گواه گیتی - عالم و دنیا گیلان - نام مکه	مهم دست گیر می - درک از گیتی و یا سه نسبت و در ادبی که در جو نیست و غیرت نداشته باشد
--	--	--	--

## باب لام

لا - روشن لا اخصی - محاط کردن توهم لا - اشاره بکلمه لایق که لام است محمد رسول الله لا - نام تبی حضور و مطلق لا ابالی - یعنی باک ندارم و خاری یعنی شخص را بر پا و بیایک مستل لاجرم - ناچار لا - آینه و خانه زهر	لاغ - زل و طراشت لا و نعم - کلمه نفی و ایجاب بینه انگار و اقرار لا حول - کنایه از قوتی نداشتن از کار سه لبس - پوشیدن جامه و پوش کت انبان - در درخت آخن - آواز خوش و خوشنویس لحد - شکاف گور لشکری - سپاهی	لطیف - مهربان لطف - ساریک بینی لطف - احسان و کمونی لجب - چیزیکه بدان بازی کنند و تصاویر جامه که بدان خزان ست بازند لکنت زدن - پای زدن - لیم و لاسلم - در فارسی بینه سبب پرستی و حجت	وا عراض مستقل لو - در ادب بزرگ لو - اگر بودی لوسس - تهاق و چرب زبانی زلفین لوم - ملامت کردن لو - کعب بازی لیم - کعبه خود نور و نور لین - نرم
---	---	--	---

## باب میم

ماجر - چیز گذشته یعنی احوال ماهیست - حقیقت مان - ار از ماندن یعنی گذشتن مامون رشید پسر مامون نام پادشاهی از خلفای بنی عباس مادی - جاس بازگشت مساع - مراد مایحتاج	مجب - قبول کننده مجال - یعنی قوت مستقل مجزم - گنگار مخطبه - در گیرنده مخایدر خوبیا مخال - نابودنی مختل - محاسبه	محمود - ستوده مخفی نام و رنگ - کنایه از مخمر - بزرگ و حیرت داشتند مخک - هندی کسوف مخلص - دوست بی ریا مخت - چیز مردت - ستودن	مخرج - تهرین مراحم - همیشه مرد - مدیر کننده واضح فاعل مرد - بدبخت صاحب ادا مردین - نام شهری هشتاد مردم - پیوسته مردکب - اسپ
--	---	---	---

مستجاب - مقبول	معتقل - بیکار	منشی - خودی
مستمار - بیخ آهنی	معلم - طراز کنده جابه	مشور - فرمان
مستلم - درست	معرفت - کنایه از چو بار	مشاجات - با هم در گفتن مساوی
مستمع - شنونده	مغفور - خود	مستزل - فرودگاه
مستجاب - غالب	معیقل - هندی بویل دنت	منعم - مالدار
مشت - کنایه از خدا قلیل	منع - قوم آتش پرست	منجیل - نیزه فروز بر است آقا
مشترب - صاحب یوان	مغلول - طوق کرده شده	مستارل - مراد راتب
مشی کبری -	مشاک - گوزن	مسترت - تربت و جابه
مشتخت - پنج و شش کشیدن	مفلس - تنگ دست بی زر	منقص - سکر و تیره
مشت زن - کنایه از زود آرد	مقر - توارگاه	من - اسان
و پهلوان	مقبیل - صاحب اقبال	منار - اسی غرور و فوکن
مشتعل - بکار و رشونده	مقصوره - جره	مناع - بسیار رنگ کننده
مشتب - بازی گر	مقیل - گرز و عود و صنی	منظر - دیدار
مستصاف - جنگ نبردگاه	مشکافات - بادا سن	منک - جای خوابیدن
مشتعل - آله رنگ زودن	مشکان - کنایه از مرتبه	منقار - نول مرغ
مسترب - سرانیده	مشکل - زربافته	منجلی - روشن کننده
مطبخ - باورچی خانه	میلست - دین و دزدی	مسات - نام قبی
مطران - حاکم ترمایان	ملک - فرشته	مستورج - مراد از رفعت
مطالیم - جمع مطالعه گزاد	ملاومت - سرزنش	مناظر - سوا خنای تری
مفجره - خرق عادت که پیغمبر	ملغ - هندی نمایی	مستور - بیکم دانستند
مضمر - رابان عاجز کنند	ملانیم - پیوستگی کننده و جوش	موش گور - هندی چو نذر
مستور - پوشانیده شده	مباشند بچای بین سبب نگران	موسی - با ستاره یعنی استر
معمور - آباد	مل - شراب	مویا - آباد
معروف - کفری - نام مرد خدای	ملک - صاحب صلاح - نام پادشاهی ملک	مقبط - جای فرود آمدن
معمار - آباد کننده	ملکات - سلطنت -	مکان - بزرگان

فارس  
زادگان  
بازماندن  
مردن  
نقشگران  
چهره  
سایه  
پیدا  
بود  
انسان  
حکایت  
کتاب

مهر - کابین	میل - بطنی نمیدانم و در و خواجه	میراجل - دراد پادشاه جلیل
مهره - پشت پاره - ستوان پشت	میل - نشانی که برای شناختن و	میخ - ابر و صاحب
میان دو عید - دران و دیو	نصب کنند	میزباز - زیر جاده و شاه و از نو
	میان بستن - گنای از ساد	میزباز - بست

## باب نون

نام بردار - نامور	نظمی - نام مقامی	نوشین - شیرین
ناظر - در و در کنایه از چار و	نظم - آرسه	نوم - خواب
نار - در کاره	نهره - آواز شوق	نواخته - جوان نواز و نواز
ناز - ضد نیاز	نفر - خوب و نادر	نوا - جمعیت سامان فرزند و
نایبیت - دو جانب طرف	نفرین - دعا یا بد	فرزند زاده و نسیه خرم
نان بستن - نان پختن	نفیر - ناله و فریاد	نواک - بخشش
ناور و در جنگ و کارزار	نفس - دم	نواخانه - بند بخانه
ناخوب کردن - بد کردن	نفس - یکبار دیدن	نوع - قسم
ناگفته دان - در عالم الغیب	نفس - آماره - نفس یکم	نوشدار و - تریاک و پاد زهر
ناله - آواز سوز دل	نقاب - روی بند	نهاد - تشریف و نطق
نارنج - آواز فوج	نقشه - سخن بابیک	نهییب - ترس و زبان
نارک - قسمی تیر که بکشد	نگو سیده رای - نوزوم عقل	نیاز - حاجتی فروتنی
ناطور - نگهبان زراعت و باغ	نگوش - مرز نشین بگون	تیر و زور و طاقت
ناموس - عزت	نگون - وارگون	نیش - غرم
ناخلف - ناشایسته	نمط - طایفه و مظهر	نیایش - در باب تضرع کردن
نیش - تیراب خرا	نمذیرین - جگر اسب	نیو شدن - شنیدن
نخاس - مس	نوشین - بچیدن و نوردیدن	نیک - مختصر نیک ذات
نخست - اول و آغاز	نوشین - نوردیدن و نوشیدن	نیسان - ماه نهم سال در میان
نخیل - خمر بنما	نوشین - عاشق شدن	تیران - جمع نار آتش

نوشین - شیرین  
نوم - خواب  
نواخته - جوان نواز و نواز  
نوا - جمعیت سامان فرزند و  
فرزند زاده و نسیه خرم  
نواک - بخشش  
نواخانه - بند بخانه  
نوع - قسم  
نوشدار و - تریاک و پاد زهر  
نهاد - تشریف و نطق  
نهییب - ترس و زبان  
نیاز - حاجتی فروتنی  
تیر و زور و طاقت  
نیش - غرم  
نیایش - در باب تضرع کردن  
نیو شدن - شنیدن  
نیک - مختصر نیک ذات  
نیسان - ماه نهم سال در میان  
تیران - جمع نار آتش





ترجمه اشعار با حسن و اشعار عربی زبان مسطور در بوستان

سَكْرِيُو السَّجَا يَا جَيْسَلُ السَّيْلِمِ	ای سحر آید ای جیسال السیلم
بزرگ خویا نیکو عادتها	بنی نلاق سفارش خواه گرد و پهای مردم

فَطَوَّبَ لِيَا بَكِيَّتِ الْقَدِيُو	ای بکیه ای قادیو
پس خوشا حال بارگاه مدوح را که مانند خازن نلاق	که با طراف وی برآیند مردمان از راه دور و دور از

وَمَنْ حَقَّ بَابُ الْكَوَيْمِ الْفَسِيحِ	و آن که حق باب الکویم الفسیح
و کسکه بوقت دروازه مدح گیر را گشاده نلاق دروازه	
فَقُلْ اِنَّ هَذَا اَلِدَّوْمِ عَسِيْدِ	پس گوید بر سبکه این روز هر آید روز عسیت
اَللَّيْلُ لَيْفَتِي الْهَشَا	شب بے پوشه روز روشن را

سَخْدُ مَا صَدَقَا	برگیر آنچه صادقان را بود
--------------------	--------------------------

خاتمه الطبع والتأليف بجانب مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم  
شنت خدا را که رسالت را بفتح کفیه لای مدح السایش بهاسی به فرهنگ بوستان را بجانب طبع سید کارسن سید ابن حسن  
ویرینه خدمتی چشمه قوت و جبروت صاحب همت مؤلف بجانب طبعی نو کشور صاحب مقام اقباله برای نافع ارباب مدح و مدحین  
نمود این بضاعت نبات از پیشگاه مالک طبع مدوح انسان استخوان قبول یافته بهاد و سبزه عروق باه محرم شمس بجای مقام گفتو  
در مایه نامی کرسی نشین انبیا ع شد این دعاست که به این آرای جان بخش قبولش بخشد

قطعه تاج طبع از سخنرناز کجیال ششی بهکوال مال صاحب مکتب عاقل

تألیف نمود سیدی با حسن	فرهنگ به بوستان خوش نگاشت	شد طبع و برای سال طبعش عاقل	آتشیم چه جدید و نشین فرهنگیت
------------------------	---------------------------	-----------------------------	------------------------------

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten notes at the bottom right corner of the page.





[illegible]